

مجله شبان

مؤسسه "تعلیم" تقدیم می‌کند TALIM Ministries

شماره ۳۴، سال پنجم، دسامبر ۲۰۰۵

مجله دو-ماهه مخصوص شبانان و خادمین به‌منظور تشویق و تعلیم و تجهیز ایشان



فهرست مطالب

- پرستش: طعمی از آسمان (تت استیوآرت)
- تشخیص دادن را بیاموزیم (تت استیوآرت)
- نحوه دعا برای فرزندان (تت استیوآرت)
- کلام خدا یا مکاشفات شخصی (فریبرز خدانی)
- نگرشی ایرانی به تثلیث (مهدی عبهری)

پرستش: طعمی از آسمان

از کشیش تیت استیو آرت

بخش هشتم و آخر

”و (خدا ما را) با او بر خیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید“ (افسیان ۲: ۶). پرستش عالی‌ترین نشان کلیسای عیسی مسیح است. پرستش و عبادت خدای پدر از طریق کار نجات‌بخش پسر او عیسی مسیح، در قدرت روح‌القدس آن چیزی است که قوم خدا را از آنانی که در مذهب نفس و ماتریالیسم عبادت می‌کنند، متمایز می‌سازد. در این مجموعه از مقالات در مورد پرستش خدا، کوشیدم درکی درست از کتاب مقدس در خصوص ماهیت پرستش ارائه دهم تا کلیساهای فارسی‌زبان را در ارزیابی پرستششان در پرتو شناخت درست خدا کمک کنم تا بتوانند خدا را به‌شيوه‌ای درست در روح و راستی بپرستند. هدف من در این بخش آخر از این مجموعه، این است که نشان دهم هرگاه خدا به‌درستی مورد پرستش قرار گیرد، مؤمنان طعم آسمان را خواهند چشید.

پرستشی آسمانی

در عهدعتیق، عبادت خدا سایه‌ای بود از چیزهایی که می‌بایست بیاید. از اینرو است که موسی دستورالعمل‌هایی دقیق دریافت کرد تا خیمه اجتماع را به‌گونه‌ای بسازد که بازتابی از پرستش در آسمان باشد. عبرانیان ۸: ۵ می‌فرماید: ”ایشان شبیه و سایه چیزهای آسمانی را خدمت می‌کنند.“ اما با آمدن پیمان جدید، ما وارد واقعیت‌های آسمان می‌شویم. ”و (خدا ما را) با او بر خیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید“ (افسیان ۲: ۶). عیسی وقتی با ایمان صادقانه نتنائیل روبرو شد، گفت: ”آمین، آمین، به شما می‌گویم که از کنون آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول می‌کنند، خواهید دید“ (یوحنا ۱: ۵۱). همچنین یوحنا رسول وقتی عیسی را در رؤیا در آسمان دید، گفت: ”و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهای افتادم“ (مکاشفه ۱: ۱۷). یوحنا صحنه‌های دیگری را نیز از پرستش و عبادتی که در آسمان صورت می‌گیرد تشریح کرده است. پرستش خدا به‌واسطه عیسی مسیح طعمی از لذت شادی‌بخش پرستش در آسمان را از هم‌اکنون به ما می‌دهد. سراینده مزمور می‌فرماید: ”طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذت‌ها تا ابدالآباد“ (مزمور ۱۶: ۱۱).

تقویت‌کننده کلیسا

پرستش بر روی زمین وقتی بر خود خدا متمرکز گردد، طعم آسمان را به ما می‌دهد، زیرا پرستش امری است که تمام آسمان را آکنده می‌سازد، یعنی جذب شدن در پرستش خدا. یوحنا رسول در مکاشفه ۷: ۱۱-۱۲ می‌فرماید: ”در پیش تخت به روی در افتاده، خدا را سجده کردند و گفتند: آمین! برکت و جلال و حکمت و سپاس و اکرام و قوت و توانایی، خدای ما را باد تا ابدالآباد. آمین!“ هر چه بیشتر خدا را موضوع پرستش خود بسازیم، بیشتر رایحه آسمان را احساس خواهیم کرد. ما سزاوار عذاب جاودانی بودیم؛ به همین جهت، هر چه بیشتر به صفات پرشکوه خدا بیندیشیم و بر فیض اعجاب‌آور او تأمل کنیم، نور خدا بیشتر بر اوقات حمد و ستایش ما خواهد تابید. پرستش خدا برای کلیسا جنبه‌ای مرکزی دارد، زیرا آسمان و زمین زایل خواهد شد، اما پرستش خدا برای ابدیت باقی خواهد ماند. بسیار حیاتی است که بیاموزیم نام خداوند را بر زمین جلال دهیم، زیرا کلیسا را برای آسمان آماده می‌سازد و آن را تقویت می‌نماید، طوری که بتواند در آزمایشها و رنجهای این جهان استقامت نشان دهد. کلیسا در پیکارهای کنونی خود قدرت دریافت می‌کند، چرا که می‌داند چه چیزی در انتظار قوم مسیح می‌باشد. در آسمان است که او را روبه‌رو خواهیم دید (اول یوحنا ۳: ۲)، و آنچه که بر زمین چشیده‌ایم، تبدیل به واقعیتی تمام عیار خواهد شد.

انگیزشی برای زندگی خداپسندانه

پرستش بر روی زمین طعم آسمان را به ما می‌دهد و این می‌تواند ما را انگیزش دهد تا زندگی مسیح‌واری داشته باشیم و خداوند را خدمت کنیم. در پرستش خدا است که می‌آموزیم خدا را برای هر چیزی جلال دهیم. طبیعت انسان به‌نوعی است که می‌خواهد همه تکریم را به خود نسبت دهد. فقط کار معجزه‌آسای خدا است که انسان را قادر می‌سازد تکریم و افتخار و جلال خود را به خدا واگذارد. من روش توصیف جان پایپر را از جلال دادن خدا خیلی دوست دارم؛ می‌گوید: ”هر چه بیشتر رضایت درونی را در خدا بیابیم، خدا بیشتر در زندگی ما جلال خواهد یافت.“ هر چه بیشتر رضایت درونی و واقعی خود را در خدا بیابیم، شعله خدمت مسیح با وارسنگی بیشتر در ما فروزان می‌شود. موعظه‌های ما با اشتیاق برای خدا و کلامش انگیزش می‌یابد و شنوندگان ما تحت الزام بیشتری قرار می‌گیرند. سرودهای ما از شادی‌ای که برخاسته از رابطه‌ای صمیمانه با خدا است همراه می‌شود. و آنگاه اشتیاق برای برخورداری از زندگی مقدس از ترس ما از خداوند نشأت می‌گیرد. وقتی به جریان یافتن این تغییرات پویا توجه می‌کنیم، می‌توانیم ببینیم که کلیسا در حال پرستش، طعمی از جلالی را که در آینده خواهد آمد به ایماندار می‌دهد. این همان چیزی است که نویسندگان عهدجدید آن را ”امید“ نامیده‌اند، امیدی که ناشی از اطمینان به آینده است به‌واسطه کار نجات‌بخش مسیح. در چنین شرایطی، پرستش تبدیل می‌شود به طعمی از آسمان، چرا که منجر به تحول زندگی می‌گردد، زندگی‌ای که بازتابی است از خصائل و تقدس مسیح.

ایجاد شور و شوق برای بشارت

و بالاخره، طعم آسمان را در پرستش زمانی می‌چشیم که شعله اشتیاق به جلال دادن طبیعت خدا از طریق شور و شوق به بشارت در ما زبانه بکشد، چرا که می‌دانیم نتیجه تکمیل شده آن را در آسمان خواهیم دید. یکبار دیگر با من به رؤیای یوحنا رسول در باره آسمان نگاهی بیندازید؛ می‌فرماید: ”و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچکس ایشان را نتواند شمرد، از هر امت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره به جامه‌های سفید آراسته و شاخه‌های نخل به دست گرفته، ایستاده‌اند“ (مکاشفه ۷: ۹). پرستش در آسمان تکمیل یافتن مأموریت بشارتی‌ای است که عیسی به کلیسایش سپرد آن زمان که به رسولانش فرمود تا انجیل را به تمام جهان موعظه کنند. هر چه شعله پرستش در قلب کلیسا فروزانتر باشد، کلیسا بیشتر انگیزش خواهد یافت تا به اقصا نقاط جهان برود و جلال خدا را با مردم در میان بگذارد. کلیسا در چنین شرایطی اشتیاق خواهد داشت که سایر مردم نیز طعم پرستش راستین را بچشند. جان پایپر در کتابش به‌نام ”بگذارید ملت‌ها شاد باشند“ می‌نویسد: ”هر گاه اشتیاق برای حضور خدا ضعیف باشد، غیرت برای بشارت نیز ضعیف خواهد بود. کلیساهایی که بر جلال دادن عظمت و زیبایی خدا متمرکز نیستند، به‌ندرت اشتیاق خواهند داشت که جلال خدا را به ملت‌ها اعلام دارند (مزمور ۹۶: ۳).“

کتاب مکاشفه با فریاد اشتیاق هر مسیحی به پایان می‌رسد: ”بیا، ای خداوند عیسی!“ آنانی که منتظر بازگشت اویند، کسانی هستند که طعم پرستش آسمانی را بر روی زمین چشیده‌اند و می‌توانند با تمام دل و فکر خود بگویند: ”تخت‌نشین و بره را برکت و تکریم و جلال و توانایی باد تا ابدالآباد!“ (مکاشفه ۵: ۱۳). دعای من این است که کلیسای شما به قدرت و صف‌ناپذیر پرستش پی ببرد، پرستشی که واقعیت‌های آسمان را آشکار می‌سازد. با این گونه پرستیدن خدا، واقعیت‌های ملکوت آسمان وارد زندگی هر عبادت‌کننده خواهد شد و طعم آسمان را به او خواهد چشاند.

تشخیص دادن را بیاموزیم

از کشیش ت استیو آرت

«آتش روح را خاموش نکنید؛ نبوت‌ها را خوار شمارید. همه چیز را بیازمایید؛ آنچه را نیکوست به چنگ بگیرید. از هر گونه بدی دوری کنید» (اول تسالونیکیان ۵: ۱۹-۲۲، هزاره نو).

فقدان حس تشخیص حقایق کتاب مقدس همواره اثرات منفی‌ای بر کلیسا داشته، زیرا وقتی قوم خدا فاقد توانایی یا اشتیاق به تشخیص باشند، در دام فریبهای شیطان می‌افتند. خدا کلیسا را مسؤول ودیعت حقیقتی می‌داند که از طریق رسولان به آن سپرده است. خدا ابزاری در اختیار کلیسا گذاشته تا میان خوب و بد، و حقیقت و نارستی تمیز و تشخیص قائل شود. قبلاً دیدیم که ناراستی چگونه از طریق عقاید نادرست و روشهای غیرکتاب مقدسی وارد کلیسا می‌شود. همچنین عمیقاً دلایل فقدان تشخیص را مورد بررسی قرار دادیم. در این شماره، خواهیم کوشید در باره نحوه آموختن مهارت‌های تشخیص دادن بحث کنیم.

عطیه‌ای است از روح القدس

تشخیص حقیقت عطیه‌ای است از روح القدس. پولس این نکته را به روشنی در رساله اولش به قرن‌تینان، ۲: ۱۴ توضیح می‌دهد: «اما انسان نفسانی امور مربوط به روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا در نظرش جهالت است، و قادر به درکشان نیست، چرا که قضاوت درست در باره آنها تنها از دیدگاهی روحانی میسر است.» با توجه به این حقیقت، خیلی ساده می‌توان درک کرد که چرا پولس رسول تا این حد دعا می‌کند که مسیحیان از عطیه تشخیص برخوردار باشند. او در رساله‌اش به فیلیپیان، در فصل اول، دعای قلبی خود را با آنان در میان می‌گذارد. او برای بصیرت عمیق‌تر برای ایمانداران دعا می‌کند (آیه ۹)، زیرا می‌داند که این امر محبتی عمیق‌تر به خدا و دیگران را در فرد پدید می‌آورد. در آیه ۱۰، دعا می‌کند که ایشان بتوانند آنچه را که بهتر است تشخیص دهند، زیرا این امر سبب خواهد شد که زندگی‌ای بی‌عیب داشته، برای مسیح شجاع باشند. و بالاخره، در آیه ۱۱ خاطر نشان می‌سازد که آنانی که در محبت و پاکی رشد می‌کنند، باعث جلال بیشتر خدا می‌گردند. پولس از زندگی خود نمونه می‌آورد تا روشن سازد که باید با اشتیاق بیشتری برای عطیه تشخیص دعا کنیم. هر واعظی به‌هنگام مطالعه و آماده کردن پیامش، باید خود را در حضور خدا در دعا فروتن سازد؛ و هر ایمانداری باید به‌هنگام شنیدن موعظه کلام، برای نور الهی دعا کند.

تحقیق در باره پیامها

ما اغلب اوقات، به گونه‌ای منفعل به تعلیم دیگران گوش می‌دهیم. پولس ما را ترغیب کرده، می‌فرماید: ”همه چیز را بیازمایید؛ آنچه را نیکوست به چنگ بگیرید“ (اول تسالونیکیان ۵: ۲۱). او ما را هشدار می‌دهد که آتش روح را خاموش نکنیم، یعنی اینکه نباید از مقصود الهام‌شده کلام خدا دور شویم و به این وسیله، روح القدس را خاموش کنیم. نباید نبوت‌ها را خوار بشماریم، بلکه باید آنها را امتحان کنیم. یکی از بهترین نمونه‌ها از امتحان کردن پیام واعظ، در اعمال ۱۷: ۱۱-۱۲ یافت می‌شود. لوقا شرح می‌دهد که چگونه اهالی بیریه تعلیم پولس را دریافت کردند. نخست می‌بینیم که چگونه با اشتیاق پیام انجیل را دریافت داشتند (آیه ۱۱). ایشان تعلیم‌پذیر و تشنه حقیقت بودند. توجه ایشان به این نبود که در ظاهر پولس اشکالی پیدا کنند یا از نحوه سخن گفتنش ایرادی بیابند. ایشان می‌خواستند حقیقت را در مورد عیسی کشف کنند. اگر مردم به کلیساهای ما می‌آمدند تا حقیقت را بیاموزند، چه تحولی ایجاد می‌شد! دوم، اشتیاق ایشان را می‌بینیم به تشخیص حقیقت. لوقا می‌فرماید که ایشان هر روزه کلام خدا را تفتیش می‌کردند تا دریابند که تعلیم پولس درست بوده یا نه. توجه داشته باشید که ایشان سخنان پولس را به‌خاطر شخصیت برجسته او نپذیرفتند. ایشان حقیقت را بیشتر از بیان‌کننده آن دوست داشتند. آنان مایل بودند کاملاً مطمئن شوند که آنچه او می‌گفت، مطابق کلام خدا هست یا نه.

چه می‌شد اگر روحیه اهالی بیریه در کلیساهای امروز دیده می‌شد! چه می‌شد اگر هر واعظ را بر اساس آنچه خدا در کلامش مکتشف کرده به محک آزمایش می‌زدیم، نه آنکه بی‌چون و چرا تعلیم او را بپذیریم! اگر اهالی بیریه به‌خاطر تشخیص حقایق گفتار پولس مورد برکت الهی قرار گرفتند، ما نیز باید هر واعظ تلویزیونی را با همان محک بسنجیم! باید آگاه باشیم که ساختن بت از بعضی از معلمان و پذیرش بی‌چون و چرای تمام تعلیماتشان چه عواقب خطرناکی بوجود می‌آورد. زمان آن فرا رسیده که در کلیساهای خود اصلاحاتی پدید آوریم و مانند اهالی بیریه شویم و بسوی سنجش حقیقت بر اساس کلام خدا بازگشت کنیم. وقتی قوم خدا به تحقیق و تفحص حقایق شگفت‌انگیز کلام خدا می‌پردازند، برکاتی عالی ناشی می‌شود.

مطالعه کلام با ایمان و اطاعت

و بالاخره، نکته مهم دیگری نیز در مورد نحوه آموختن تشخیص در امور روحانی وجود دارد. عیسی خطر مطالعه کلام خدا را بدون برخورداری از ایمان خاطر نشان ساخته، فرمود: ”شما کتب مقدس را می‌کاوید، زیرا می‌پندارید به‌واسطه آن حیات جاویدان دارید، حال آنکه همین کتاب‌ها بر من شهادت می‌دهند. اما نمی‌خواهید نزد من آبیید تا حیات یابید“ (یوحنا ۵: ۳۹-۴۰). در قسمت قبلی این بخش از آیات، عیسی رهبران یهود را توبیخ کرد که می‌گفتند هیچگاه صدای او را نشنیده‌اند. پس بسیار روشن است که شخص برای درک کلام خدا، باید به نویسنده آن که خدا باشد، ایمان داشته باشد. ممکن است کسی متخصص محتوای کتاب مقدس باشد، اما پیام آن را درک نکند.

علاوه بر ایمان داشتن به پیام کتاب مقدس، بسیار حیاتی است که از آن اطاعت کنیم و تسلیم مرجعیت آن شویم، چرا که در غیر اینصورت، در این دام می‌افتیم که کلام خدا را برای اهداف خودمان مورد استفاده قرار دهیم. فکر می‌کنم همه ما می‌توانیم در دام این نوع مطالعه کتاب مقدس بیفتیم آن زمان که آن را فقط برای تهیه موعظه یا تعلیم به دیگران به‌کار می‌بریم؛ نتیجه آن می‌شود که از ارتباط شخصی با خدا و اطاعت از کلام او غافل می‌مانیم. بیایید این رهنمود پولس رسول به تیموتاؤس را جدی بگیریم که فرمود: ”به یاری روح القدس که در ما ساکن است، آن امانت نیکو را که به تو سپرده شد، پاس دار“ (دوم تیموتاؤس ۱: ۱۴).

کتاب مقدس و تربیت فرزند

بخش هشتم: دعا برای فرزندان

از کشیش تیت استیوارت

”اگر خداوند خانه را بنا نکند، بنیانش زحمت بی‌فایده می‌کشند“ (مزمور ۱۲۷: ۱).

تربیت فرزند به روش خداوند یعنی تربیت آنان به طریقی که خداوند عیسی مسیح را بشناسند و او را با تمام دل و فکرشان دوست بدارند. یگانه راه برای تربیت فرزندانمان در خدا ترسی، توکل به خدا است برای دریافت حکمت او برای خودمان و قوت برای مداومت و استقامت. بسیاری از والدین می‌توانند شهادت بدهند که دشوارترین وظیفه‌شان در زندگی، همین امر تربیت فرزند بوده، زیرا هیچ کار دیگری مانند تربیت فرزند ما را وادار به توکل به خدا نمی‌کند و ما را نمی‌آموزد که دعا کردن برای این امر تا چه حد حیاتی است. اهمیت این حقیقت را از دعای حضرت داود برای فرزندش سلیمان مشاهده می‌کنیم؛ می‌فرماید: ”و به پسر من سلیمان دل کامل عطا فرما تا او امر و شهادت و فرایض تو را نگاه دارد...“ (اول تواریخ ۲۹: ۱۹). والدین مسیحی می‌توانند اشتیاق داود را به اینکه پسرش با تمام وجود وقف خدا باشد احساس کنند. آیا این اشتیاق عمیق هر پدر و مادر ایماندار نیست؟ یکی از مهم‌ترین نکاتی که من و همسر من را در تربیت فرزندانمان یاری داد، این یقین بود که ما در این امر تنها نیستیم بلکه خداوند با ما است. ما فقط زمانی می‌توانستیم خانه‌مان را بنا کنیم که نزد او فریاد بر می‌آوردیم. ما پی بردیم که تربیت فرزند مربوط می‌شد به تربیت الهی خودمان زیرا این کار محکی بود برای بلوغ خود ما و آمادگی ما برای توکل به او. ما شروع کردیم به توسل کامل به این حقیقت که اگر خداوند خانه را بنا نکند، تلاشهای ما بی‌فایده خواهد بود. و ما این کار را با دعای روزانه برای فرزندانمان انجام دادیم.

ما شروع کردیم به دعا برای فرزندانمان حتی پیش از تولدشان. نه فقط برای تندرستی‌شان دعا می‌کردیم، بلکه دعا می‌کردیم که دلی پذیرا برای خداوند داشته باشند و از همان کودکی قلب خود را به مسیح بسپارند. وقتی به دنیا آمدند، ایشان را تقدیم خداوند کردیم و خواستیم تا او وعده‌های عهد خود را در مورد ایشان عملی سازد. پطرس رسول فرمود: ”زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه آنانی که دورند، یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند“ (اعمال ۲: ۳۹). ما عمیقاً ایمان داشتیم که فرزندانمان به خدا تعلق دارند و چنانچه ایشان را در خدا ترسی پرورش دهیم، ایمان خواهند آورد. وقتی رشد می‌کردند، دعا می‌کردیم که خدا به ما حکمت و درایتی را بدهد که برای تربیتشان نیاز داشتیم.

امثال ۲۲: ۶ می‌فرماید: ”طفل را در راهی که باید برود تربیت نما، و چون پیر هم شود، از آن انحراف نخواهد ورزید.“ با خواندن این آیه، به درک این حقیقت نائل شدیم که هر یک از بچه‌ها را باید به شیوه‌ای متفاوت تربیت کنیم. پی بردیم که هیچ روش واحد و یکسانی برای تربیت همه فرزندان وجود ندارد. بنابراین،

به خدا متوسل شدیم تا فرزندانمان را عمیق‌تر بشناسیم و بدانیم که برای هر یک از آنان چه روشی مناسب‌تر است. خدا به ما آموخت که چگونه به سخنان فرزندانمان گوش فرا دهیم و با دل و فکر هر یک از ایشان ارتباط برقرار کنیم و روشی خاص برای تربیت هر یک اتخاذ نماییم. وقتی ایشان ناطاعتی می‌کردند، بیشتر پی می‌بردیم که خدا چه رنجی می‌کشد وقتی که ما نیز به او پشت می‌کنیم. دعا می‌کردیم که خدا به ما دلی فروتن عطا کند تا بتوانیم هم ضرورت اطاعت از خدا را به ایشان بیاموزیم، و هم به ایشان رحمت و بخشایش او را تعلیم دهیم. یکبار کاری انجام دادم که بسیار سخت بود. پسرم را در آغوش گرفتم، و اشک‌ریزان به او گفتم که چقدر از رفتار خشنم با او غمگین هستم. اما لحظه پرمحبتی بود و می‌دانم که روح‌القدس عمیقاً در من و پسرم کار می‌کرد. تربیت فرزند برای ما همچون سفر ایمان بود که به ما آموخت چگونه فیض خدا را عمیق‌تر بشناسیم و در دعا وفادارتر باشیم.

دعا در طول روز

در خصوص دعا کردن برای فرزندانمان، راههای مختلفی هست. وقتی ایشان به سن مدرسه می‌رسند، مناسب است که پیش از آنکه از خانه خارج شوند و روز خود را شروع کنند، با ایشان دعا کنید. من این دعای آغاز روز را دعای ”حفظشان کن“ می‌نامم. الگوی این مفهوم را در دعای خداوندمان مشاهده می‌کنیم که می‌فرماید: ”ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما را رهایی ده“ (متی ۶: ۱۳). در اینجا خداوند ما به ما می‌آموزد که دعای پیشگیری بکنیم و از او بخواهیم که حفاظی روحانی گرداگرد فرزندانمان بکشد تا از وسوسه‌ها و سختی‌هایی که شیطان می‌تواند بر علیه آنان استفاده کند در امان باشند. در طول روز، وقتی خداوند شما را به یاد فرزندانتان می‌اندازد، می‌توانید برای آنان دعاهای ”طلب فیض“ را بکنید. مسیح فرمود: ”بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید. روح راغب است، لیکن جسم ناتوان“ (متی ۲۶: ۴۱). وقتی کودکان در مشکلی هستند، روح‌القدس اغلب دل شما را آگاه می‌سازد. وقتی در طول روز در دعا در کنار فرزندانتان می‌ایستید، خدا در زندگی‌شان مداخلت می‌کند و ایشان در توکل کردن بیشتر به خدا رشد می‌کنند. وقتی به خانه باز می‌گردند، از ایشان بپرسید روزشان چگونه گذشت و اینکه آیا لمس خاص خدا را احساس کردند یا نه؛ به این شکل، به ایشان می‌آموزید که تشخیص دهند خدا چگونه در زندگی‌شان در حال عمل کردن است و برای نیکویی‌اش شکرگزاری کنند.

دعا در بحران‌ها

همه والدین دعوت شده‌اند تا برای فرزندانمان به‌هنگام بحران‌ها دعا کنند. ما هر چقدر بکوشیم فرزندانمان را از تجربیات دردناک زندگی دور نگاه داریم، موفق نخواهیم شد؛ ایشان از سوی مردم و رویدادهای زندگی دل‌آزرده خواهند شد. در این مواقع، باید با شدت و حدت بیشتری برایشان دعا کرد. دعای عیسی برای پطرس الگوی خوبی برای ما است. فرمود: ”ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال

کند، لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود...“ (لوقا ۲۲: ۳۱-۳۲). بارها اتفاق افتاد که فرزندانم در بحبوحه بحران‌ها مرا در جریان گذاشتند؛ این موارد وقت خوبی بود تا به ایشان تعلیم دهم که چگونه باید در چنین مواقعی دعا کرد. من هنوز هم هر روز برای فرزندانم دعا می‌کنم تا به‌هنگام آزمایشهای زندگی، ایمانشان را از دست ندهند. من می‌دانم که والدینم هر روز برای من دعا کرده‌اند و شکی ندارم که دعاهای آنها بوده که مرا در مسیح پابرجا نگاه داشت.

نمونه دعاها

در خاتمه، باید این را با شما در میان بگذارم که اخیراً دعاهایی را از والدین در کتابی می‌خواندم که قویاً با قلب من صحبت کرد و دوست دارم چند مورد آن را در اینجا ذکر کنم؛ شاید باعث برکت شما نیز بشود.

”خداوند عزیز، از تو سپاسگزارم که فرزندان عزیزی به من داده‌ای. کمک کن تا همیشه باعث شادی دلشان شوم. دل من پر از سپاسگزاری و شادی می‌شود وقتی می‌بینم که آنها هدایایی از طرف تو می‌باشند... به من کمک کن تا همواره آنان را همچون میراثی از جانب تو عزیز بدارم.“

”خداوندا، به من کمک کن تا به یاد داشته باشم که من مالک فرزندانم نیستم. آنها انسانهای خاصی هستند که تو برای هدف خاص خودت آفریده‌ای. ایشان به‌گونه‌ای حیرت‌انگیز سرشته شده‌اند.“

”کمک کن تا هرگز فرزندانم را به خشم نیاورم، بلکه تعلیم تو را به یاد آورم که می‌فرماید ایشان را در تربیت و نصیحت الهی پرورش دهم.“

”خداوندا، فرزندانم را از شریر محافظت فرما و فرشتگان را برای حفاظت ایشان بگمار. به‌خاطر نام خودت ایشان را محافظت فرما و در راههای عدالت رهبری نما. به ایشان کمک کن تا در سنین جوانی تو را به یاد آورند و الگویی باشند از اینکه فرزند خدا بودن یعنی چه.“

”خداوندا، فرزندان مرا برکت بده، به همان شکل که عیسی اطفال کوچکی را که نزد او آمدند، برکت داد. ایشان را در کانون اراده خود نگاه دار. به ایشان کمک کن تا صدای تو را بشنوند و دعوت تو را برای زندگی خود کشف کنند. آنها را تا آن روز که تو را رو در رو ببینند و وارد جلالت شوند، امین نگاه دار.“ آمین.

نگرشی ایرانی به تثلیث

نوشته کشیش مهدی عبهری

اصل تثلیث یکی از بزرگترین اسرار در حکمت الهی مسیحی است. این عقیده همچنین موجب بزرگترین سوء تفاهات و سنگ لغزشی برای بسیاری از ایمانداران مخصوصاً آنها که از زمینه فرهنگی و مذهبی ایرانی (مقصودم ایران فعلی است نه ایران باستان) در مسیحیت تحقیق می‌کنند و حق را می‌جویند بوده و می‌باشد.

باید اعتراف کنم که بعد از شصت و چند سال که از تعمیم می‌گذرد من گهگاه وقتی اصطلاح "پسر خدا" "خداوند"، و "تثلیث" را می‌شنوم، بطور ناخودآگاه دچار ناراحتی می‌شوم. چون فرهنگ ملی من چنان در ضمیر ناخودآگاهم اثر گذاشته که بدون اراده تعبیرها و تفسیرهای تلقین شده بوسیله اجتماعی که در آن رشد کرده‌ام به نظرم می‌آید و مرا ناراحت میکند. حال، می‌خواهم در این چند صفحه آنچه را که به آن معتقدم با شما دوستان ایرانی در میان بگذارم به امید آنکه تجربه و تحقیق من بتواند در حل این مشکل کمکی باشد.

۱- تثلیث یکی از اسراری است که یک مسیحی مومن به آن اعتقاد دارد، هرچند امکان اثبات آن برای من وجود ندارد. به عبارت دیگر، این اصل در قالب منطق و استدلال مورد قبول اهل منطق مطلق قابل ثبوت نیست. همانطور که نمی‌توانیم وجود ذات احدیت را با همان معیارها ثابت کنیم، یعنی نمی‌توانیم آن را اندازه‌گیری کنیم، وزن کنیم یا زیر میکروسکوپ اجزاء آن را تشریح نماییم. اما مومنین به خدا، وجود او، کار او، و قدرت او را هر روزه در زندگی خود مشاهده می‌کنند. هیچ استدلالی بهتر از تجربه نیست.

۲- مسیحیان به سه خدا اعتقاد ندارند. ما به خدای واحد و یگانه، خالق زمین و زمان ایمان داریم. و به قول فقهای اسلامی، خدایی که "نه مرکب بود و جسم، نه مرعی، نه محل، بی شریک است و معانی، تو غنی دان خالق".

۳- کلمه "تثلیث" اصلاً در کتاب مقدس وجود ندارد. برای اولین بار در قرن دوم میلادی یکی از علمای علم الهی بنام ترتولیان این واژه را بکار برد. و دو قرن بعد، در شورای جهانی کلیساها در نیقیه (۳۲۵م.) این واژه به تصویب رسید.

۴- برای کسانی که از زمینه اسلامی در مسیحیت تحقیق می‌کنند، درک این موضوع بی نهایت مشکل تر است از کسانی که از زمینه سایر ادیان هستند. چون در اکثر مذاهب قدیمی نشانه‌هایی از تثلیث وجود داشته و دارد. فقط برای بعضی از دوستان مسلمان ما است که این اصل در ردیف شرک و کفر محسوب می‌شود.

۵- مقصود مسیحیان از تثلیث "خدا، مریم و عیسی" نیست. تثلیث برای ما "خدا، مسیح و روح القدس" می‌باشد که معمولاً بعنوان "پدر، پسر، و روح القدس" نامیده می‌شوند.

۶- این هم یک واقعیت است که در طول دوهزار سال تاریخ مسیحیت یک قالب از پیش ساخته شده برای تفسیر و تعبیر "تثلیث" وجود نداشته و در نتیجه تفسیرهایی با تفاوت‌های بسیار ناچیزی وجود داشته و دارد.

۷- پس، من نظر خود را بیان می‌کنم که می‌دانم تفاوتی فاحشی با نظر کلیسای جامع ندارد. درست است که واژه تثلیث در کتاب مقدس وجود ندارد، اما آن ایده و آن اصل بصورت انکارناپذیری در تمام عهدجدید تکرار و تائید شده است. به عنوان مثال در انجیل متی ۲۸: ۱۹ عیسی مسیح می‌فرماید: "بروید و تمام ملت‌ها را شاگرد سازید و آنها را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید."

حال، می‌خواهم در این نوشته، واژه‌های پدر و پسر و روح القدس را جداگانه و تک تک مورد بررسی قرار دهم.

الف: پدر

این واژه برای اطلاق به خدای قادر مطلق، خالق زمین و آسمان و همه عالم هستی به کار رفته است. فکر نمی‌کنم کسی باشد که نسبت به چنین لقبی برای آن خالق اعتراضی داشته باشد. ممکن است پاره‌ای از زنان که خود را فمینیست یا طرفداران حقوق زنان می‌نامند نسبت به این واژه معترض باشند. چون به نظر آنها کلمه "پدر" جنسیت را تاکید می‌کند نه شخصیت را. مذكر بودن خدا از نظر آنها مقبول نیست. آنها می‌گویند خدا می‌تواند هم پدر باشد و هم مادر. به روایت شعر شیرین فارسی، "خدایی که خالق بشر است، مهربانتر از مادر و پدر است." اتفاقاً اشارات فراوانی در کلام خدا وجود دارد که محبت خداوند را برای قومش به محبت مادر برای فرزندش تشبیه کرده است. مثلاً در اشعیا ۶۶: ۱۳ می‌خوانیم: "من شما را مانند مادری که فرزندش را دلداری می‌دهد تسلی خواهم داد" (ترجمه تفسیری).

در عهدجدید هم می‌توان چنین اشاراتی را پیدا کرد. مثلاً در تسالونیکان ۲: ۷ و ۸ می‌خوانیم: "مانند مادری که فرزندان خود را پرورش میدهد، باملایمت با شما رفتار کردیم. با احساسات و علاقه‌ای که به شما داشتیم حاضر بودیم... جان خود را فدای شما سازیم" (از انجیل شریف).

اما واژه "پدر" در عهدعتیق در رابطه با قوم اسرائیل به کرات استفاده شده است. به عنوان نمونه در کتاب هوشع ۱: ۱۱ خداوند می‌فرماید: "زمانی که اسرائیل طفل بود، من او را مثل فرزند خود دوست داشتم." در مزمو ۱۰۳: ۱۳ نویسنده می‌گوید: "همانطور که یک پدر فرزندان را دوست دارد، هم چنان خداوند ما را دوست دارد." در عهدجدید هم خداوند به کرات به عنوان "پدر" معرفی شده. داستان پسر گمشده یکی از بهترین نمونه‌ها آن است. در این داستان، خداوند پدر مهربانی است که در انتظار بازگشت فرزند ناخلف خود است، فرزندی که تمام ثروت خانوادگی اش را در راه‌های نامناسب از دست داده بود. (لوقا ۱۱: ۱۵-)

۳۲). نمونه بارز دیگر همان دعای ربانی است که عیسی مسیح به ما یاد داد وقتی دعا می‌کنیم بگوییم: "ای پدر ما که در آسمانی ..."

در جای دیگر متی ۶: ۲ مسیح می‌گوید: "برای زندگی خود نگران نباشید که چه بخورید، یا چه بنوشید، و نه برای بدن خود که چه بپوشید. به پرندگان نگاه کنید، نه می‌کارند و نه می‌دروند، و نه در انبارهای خود ذخیره می‌کنند، ولی پدر آسمانی روزی آنها را می‌دهد." بنا بر این برای نویسندگان کلام خدا استفاده از واژه "پدر" برای خداوند امری بدیهی بود و هیچ سوآلی را بر نمی‌انگیخت، همانطور که امروز واژه‌ای مقبول برای تمام مومنین به خدای واحد می‌باشد.

ب: "پسر"

مشکل اصلی استفاده از واژه پسر برای عیسی مسیح است. فکر می‌کنم این موضوع برای کسانی که از زمینه اسلامی در مسیحیت تحقیق می‌کنند بسیار مشکلتر است از کسانی از سایر مذاهب مانند مذهب بودائی و هندو به چنین تحقیقی می‌پردازند. به نظر من مشکل اصلی در ترجمه کلمه "پسر" به عربی است. در زبان عربی واژه "ولد" فقط به فرزندی اطلاق می‌شود که از طریق ازدواج یا همخوابگی یک زن و مرد به دنیا می‌آید. این مفهوم در ضمیر ناخودآگاه همه کسانی که از زمینه اسلامی به مسیحیت گرویده‌اند می‌باشد.

اما در زمانی که از واژه "پسر" برای مسیح استفاده شد، آن کلمه آنقدر معنی محدودی نداشت، مثلاً: پسران رعد، فرزند دریا، پسر طوفان، فرزند طاعون و قحطی، و فرزند بلا، جزو اصطلاحات مقبول زمان بودند. در فرهنگ رومی - یونانی که کلیسای اولیه در آن رشد می‌کرد، حتی امپراطورها، قیصرها و قهرمانان می‌توانستند خود را فرزندان خدا بنامند. حتی در عهد جدید، از قول عیسی مسیح می‌خوانیم: "خوشابحال صلح کنندگان زیرا ایشان فرزندان خدا نامیده می‌شوند." (متی ۵: ۹). طبیعی است که در تمام موارد فوق مقصود "فرزند یا پسر" همان معنی جسمانی "ولد" را نداشت.

وقتی ما مسیحیان می‌گوییم عیسی فرزند خدا است به هیچ وجه مقصودمان "ولد" به معنی جسمانی آن نیست. خدا با مریم همخوابی نکرده تا عیسی به دنیا بیاید. این کفر محض است. بر طبق روایات موجود عیسی پدر انسانی نداشت و بطور معجزه‌آسایی از مریم باکره متولد شد. نه تنها تولدش معجزه‌آمیز و ورای تفسیر انسانی بود، بلکه گفته‌ها و کارهای عیسی مسیح همه موید یک قدرت خارق العاده و الهی بود.

ایمانداران اولیه نمی‌توانستند واژه‌ای گویاتر برای بیان این رابطه مسیح با خداوند پیدا کنند. با توجه به آنچه که خود عیسی در باره خود، و شاگردانش درباره او گفته بودند، به این نکته پی می‌بریم. فقط چند نمونه از آن را به عنوان مثال ذکر می‌کنم:

- یوحنا ۵: ۱۷-۳۱: "تا زمانی که پدرم کار می‌کند، من هم کار می‌کنم."

- یوحنا ۱۰: ۳۰: "پدر آنها را به من داده و هیچ کس نمی‌تواند آنها را از من بگیرد."

- یوحنا ۱۴: ۱-۱۱: "دل‌های شما مضطرب نشود، به خدا توکل کنید. در خانه پدرم جاهای فراوانی برای همه شما وجود دارد."

نویسندگان انجیل هم این رابطه را تأیید کرده اند. مثلاً حضرت یوحنا ۳: ۱۶ می‌گوید: "خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد حیات جاودانی یابد." حضرت مرقس کتاب خود را با این آیه شروع می‌کند: "ابتدای انجیل عیسی‌ای مسیح، پسر خدا." حضرت پولس در رومیان ۱: ۳ همین ایده را تأیید می‌کند و می‌گوید: "این انجیل در باره پسر او خداوند ما عیسی‌ای مسیح است."

برای من امروز واژه "پسر خدا" مفاهیم زیر را در بردارد:

۱- معنی جسمانی، جنسی و دنیوی آن که بیشتر قشریون معتقدند اصلاً درست نیست.
۲- این واژه تأکید روی شباهت کامل مسیح با خدای بزرگ دارد. او مثل آینه‌ای بی‌نقص تمام صفات، خصوصیات، قدرت محبت و عدالت کامل خدا را به ما نشان می‌دهد، همانطور که یک پسر جسمانی می‌تواند خصوصیت‌های پدر را به ارث ببرد. نویسنده انجیل یوحنا می‌گوید: "پسر مانند پدر منشاء حیات است." (یوحنا ۵: ۲۴)

۳- اطاعت و تسلیم به اراده پدر آسمانی: اوتا آخرین دقیقه مطیع اراده خداوند و کاملاً" مثل یک فرزند خلف بود. او می‌گوید: "پدری که آنان (یعنی شاگردان) را به من بخشیده از همه بزرگتر است." (یوحنا ۱۰: ۲۹). او در آخرین شب زندگی‌اش در دعا می‌گوید: "ای پدر اراده تو نه اراده من انجام شود."

در تمام تاریخ کسی را نمی‌توان یافت که اینگونه نه تنها "اراده" بلکه "شخصیت" الهی را به ما نشان دهد. به این دلیل است که من نمی‌دانم اگر واژه "فرزند خدا" را برای مسیح بکار نبریم چه واژه دیگری می‌توانست این رابطه را به این زیبایی بیان کند.

مسیح فقط یک نبی یا پیامبر نبود که پیامی را آورده باشد و خودش خلاف آن پیام زندگی کند. او آینه کاملی از رحمت و محبت و قدرت الهی هم درگفتار، هم در پندار و هم در کردار بود. عجیب این است که در زمانی که این واژه از نظر قشریون مذهبی بد، کفرآمیز بنظر می‌رسید، چقدر از ادبا، شعرا و دیگر اندیشمندان ایرانی می‌توانستند به آسانی آنرا بدون تفسیر جسمانی آن بپذیرند. نمونه‌ای از آنها را در اینجا ذکر می‌کنم: مثلاً اوحدی معروف به اصفهانی (یا مراغه‌ای) می‌گوید:

در چرخ کن، چو عیسی، زین جا رخ طلب مرا
و آنجا درست کرده اند پیوند این و اب را.

همین شاعر در جای دیگر می‌گوید:

همچو عیسی زبند ناسوت
نزدیک پدر شوی به لاهوت

شیخ محمود شبستری در گلشن راز می‌گوید:
از آن گفت عیسی گاه اسرا
که آهنگ پدر دارم به —الا
تو هم جان پسر سوی پدر شو
بدر رفتند همراهان، بدر شو

در جای دیگر او حدی می‌گوید:
ای مردگان کجائید، کجائید، اینک مسیح زنده
هر دم لیش حیاتی در مرده ای دمنده
زنار او کمندی در حلق جان کشیده
ناقوس او خروشی در آسمان فکنده
ای خاکیان رنجور، آمد طبیب دلها
کز جانتان بشوید ترکیب آب گنده
رنج درون تن را تدبیر اوست کافی
درد نهان دل را درمان او بسنده
کو عقل تا بداند پیوند ابن و اب را
کو دیده تا ببیند جمع اله و بنده

پ : "روح القدس"

و اما در مورد روح القدس بعنوان سومین اقنوم از اقانیم ثلاثه. عیسی مسیح (در انجیل یوحنا ۱۴:۱۵ به بعد) به شاگردانش می‌گوید که بعد از مرگش ایمانداران را در این دنیا تنها نخواهد گذاشت. او از خدای بزرگ خواهد خواست تا نیروی مخصوصی که مسیح آن را "روح القدس" می‌نامید برای هدایت، حمایت و تسلی آنها بفرستد. آن روح راستی، صداقت و پاکی است و از پیروان خود خواست اورشلیم را ترک نکنند تا آن عطیه را دریافت کنند.

مدتی بعد از صعود مسیح، ایمانداران بطور بسیار محسوسی چنین قدرتی را دریافت کردند و در روز پنطیکاست روح القدس مثل جرقه‌های آتش بر آنها فرود آمد و تمام فضای اطرافشان را گرم و روشن کرد. آن نیروی الهی یا انرژی قدوسی چه بود؟ واقعا نمی‌دانیم، نمی‌توانیم آن را وزن کنیم، اندازه گیری کنیم و یا

ابعادش را مشخص نماییم. همانطور که قادر نیستیم وجود باریتعالی را این طور زیر سوال ببریم. ما اثر وجودشان و کارشان را در زندگی خودمان حس می‌کنیم و به آن شکی نداریم.

در کتاب مقدس درباره روح القدس مطالب بسیار زیادی هست از جمله چنین می‌خوانیم: روح خدا بخشنده تمام عطایا است (اول قرنیتان ۱۲: ۴-۶)؛ روح القدس حامی و تسلی دهنده است (یوحنا ۱۴: ۱۵ به بعد)؛ روح القدس وجدان انسان را از خطا باز می‌دارد. " (رومیان ۹: ۱)

آنهایی که از مکتب‌های غیرقشری و جزمی مخصوصا از ادبیات تصوف ایرانی آگاهی دارند، پذیرفتن روح القدس به‌عنوان شخصی که انسان را به سوی خدا ارشاد می‌کند مشکلی نداشته و ندارند. بهترین و گویاترین آنها از زبان لسان‌الغیب خواجه حافظ شیرازی است که می‌گوید:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

دگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

به عبارت ساده کار خدا در زندگی مسیح و بعد از مسیح به وسیله روح القدس در این دنیا شروع شده و هنوز هم ادامه دارد. استفاده از عبارت "پدر، پسر و روح القدس" یا تثلیث برای بیان این منظور بود. در کلیسای اولیه، در فرهنگ‌های مومنین قرن اول و دوم پرورش یافته بودند، و از " تثلیث " اعتقاد به سه خدا نبود و هیچ نشانه‌ای از "شُرک" و "کفر" نداشت و برای ما هم ندارد. در حقیقت عدد سه عددی کامل محسوب می‌شد و در تمام مظاهر دنیای اطرافشان مشهود و واضح بود: تمام اشیایی که خارج از ذهن ما وجود دارند دارای سه بعد یعنی طول، عرض و ارتفاع می‌باشند. در وجود انسان سه نیرو در کار است: عقل، اراده و جان. خورشید سه مظهر دارد (خود خورشید، نور خورشید و گرمای خورشید). هر شیئی در عالم خلقت هم شکل خاصی دارد، هم ذات و هم اثر خاص.

جالب این جا است که بسیاری از ادبا و فضلالی فارسی‌نویس هم اشکالی در پذیرفتن آن نداشتند. مثلا شیخ کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی می‌گوید: "اگر بگوییم خدا یکی از سه است کفر است، ولی اگر بگوییم خدا در هر سه هست عین ایمان است. یعنی خدای پدر هم در پسر است و هم در روح القدس. نویسنده دیگری "تثلیث" را به اتحاد "عاشق، عشق و معشوق" تعبیر کرده و یا به روالی اتحاد "محبوب، محب و محبت." سومی آن را به "نور، منیر و منور" تشبیه کرده است.

سید احمد هاتف اصفهانی در ترجیع بند بسیار زیبایی می‌گوید که روزی در کلیسا به یک مسیحی می‌گوید:

ره به وحدت نا یافتن تا کی

ننگ تثلیث بر یکی تا چند

نام حق یگانه چون شاید

که اب و ابن و روح القدس نامند

آن وقت مسیحی در جوابش می‌گوید:

که گر از سیرّ وحدت آگاهی
تهمت کافری به ما میسند
در سه آینه شاهد ازلی
پرده از روی تابناک افکند
سه نگردهد بریشم ار او را
پرنیان خوانی و حریر و پرند
ما در این گفتگو که از یک سو
شد ز ناقوس این ترانه بلند
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

بله. برای ما تثلیث به معنای اعتقاد به سه خدا نیست، و رابطه "پدر و فرزندی" که برای خدا و عیسای مسیح بکار می‌بریم جسمی و جنسی نیست. این بیان ایمان عمیق و بسیار روحانی است. من نیز برای بیان این رابطه واژه‌ای بهتر از تثلیث پیدا نکرده‌ام.

کلام خدا یا مکاشفات شخصی!؟

نوشته کشیش فریبرز خدانی

سالها پیش با دوستی مسیحی که از پیشینه کارزماتیک بود و به اصطلاح خودش خیلی هم «از روح پُر» بود، در باره موضوع سقط جنین صحبت می‌کردیم. تا آن زمان فکر می‌کردم که اختلافات بنیان‌کن مسیحیان صرفاً به موارد ظاهری خلاصه می‌شدند. با کمال ساده‌دلی و ساده‌اندیشی، گمان می‌کردم که تفاوت‌های مسیحیان را باید در موارد سلیقه‌ای و نحوه پرستش روز یکشنبه در کلیسا، و اینکه آیا کشیش باید رادی مخصوص ببوشد یا اینکه کراوات بزند، و از این قبیل نکات ظاهری جستجو نمود. امروز، اما پس از حدود ده سال از آن مکالمه، یاد گرفته‌ام که موضوع خیلی حادثر از این حرف‌هاست و اختلافات چنان فاحش و بزرگ و حتی آشتی‌ناپذیرند که نمی‌توان به سادگی از آنها صرف‌نظر کرد و یا از کنارشان به سادگی رد شد.

از گفتگوی دوستانه‌ام می‌گفتم. آن روز سوار ماشین دوستم شده بودم و به اتفاق به سمت جلسه دعا و مطالعه کلام در حرکت بودیم. برای احتراز از گناه کبیره شنیدن موسیقی دنیوی بلافاصله عقبه موج رادیوی ماشین را بر روی یک ایستگاه مسیحی قرار دادیم و پای سخن یک کشیش مسیحی نشستیم که بر عکس کشیشهایی که من می‌شناختم از پیروزی روحانی خود و افراد خانواده‌اش حرف نمی‌زد. بر عکس پشت میکروفن رادیو می‌گفت که یک روز صبح متوجه شده بود که دختر پانزده ساله‌اش که به خاطر شریعت‌گرایی کلیسا و خشکه‌مقدسی بعضی از مسیحیان، به طور کلی از مسیح و مسیحیت و کلیسا خسته شده بود و به ستوه آمده بود، از خانه فرار کرده بود. دخترک عاصی، از دست کشیش و زندگی مسیحی فرار کرده بود و به خانه یکی از افراد فامیل که مذهبی و خشکه‌مقدس نبود پناه آورده بود.

آقای کشیش می‌گفت که تهدیدها و التماسها برای بازگرداندن دختر بچه اثر نکرد و بالاخره مجبور شدند به این رضایت بدهند که دخترشان در منزل فامیل زندگی کند. پس از چندی، بمب بزرگتری در خانه کشیش و کلیسای او منفجر شد و آن این بود که شنیدند دخترشان حامله شده است و بدتر از آن می‌خواهد جنین ناخواسته را سقط کند. اینبار کشیش و همسرش با اشک و گریه و فروتنی به گناهان خود نزد دخترشان اعتراف کردند و پس از روزها التماس دختر را از خر شیطان پائین آوردند. دخترک نه تنها از گناه خود توبه کرد و بخشایش مسیح را برای اولین بار و آن هم پس از شنیدن اعتراف پدرش تجربه کرد، بلکه حاضر شد که آن آبستنی ناخواسته را ادامه بدهد و بچه را از طریق یک سازمان معروف مسیحی، به یک خانواده مسیحی خوب و مطمئن که بچه دار نمی‌شدند سپردند. در اثر این رفت و آمدن‌ها بود که هم رابطه کشیش با دخترش بهبود یافت و هم آن کودک از خطر مرگ و کورتاژ شدن رهایی پیدا کرد.

با شنیدن این شهادت قدرت فیض مسیح، من شروع کردم به خدا را شکر گفتن و تمجید و تعریف کردن از آن کشیش که با آن فروتنی و شهامت کم نظیر، به گناهان و تقصیرات خودش اعتراف می‌کرد. آن وقت، و آنهم بیشتر برای خالی نبودن عریضه، موضوع سقط جنین را پیش کشیدم و شروع کردم از دولت کانادا انتقاد کردن که اینها با آزاد گذاشتن سقط جنین، سالانه باعث مرگ هزاران کودک بی‌دفاع می‌شوند. تا آن روز فکر می‌کردم که همه مسیحیان صرف نظر از اینکه به زبانها تکلم می‌کنند یا نه، و یا اینکه در حین غسل تعمید چه میزان خیس شدن را برای شهادت دادن به فیض مسیح، لازم و یا کافی قلمداد می‌کنند، حداقل در اکثر امور اخلاقی با هم اشتراک نظر دارند. فکر می‌کردم که برای مسیحیان بحث حرمت حیات موضوعی حل شده است. به گمان ساده‌لوحانه من، هر کس که نیم‌نگاهی به صلیب انداخته باشد و کلمات پولس را خوانده باشد که مرگ دشمن ماست، دیگر حاضر نخواهد شد که از مثلاً مجازات اعدام حمایت کند و یا کشتن یک کودک به دنیا نیامده و کاملاً بی‌دفاع را به عنوان یک راه حل مناسب جهت گشودن گره مسائل اقتصادی و معضلات اجتماعی، بپذیرد.

البته اکنون به خوبی فهمیده‌ام که آن فکرها کودکانه بوده است و چون طفل بودم مانند اطفال تفکر و تعقل می‌کردم و الان که متأسفانه قدیمی و پیر و دنیا دیده شده‌ام، می‌دانم که اختلافات مسیحیان خیلی حادث و عمیق‌تر از این حرف‌هاست و مقوله‌هایی از قبیل اینکه در چند سالگی باید تعمید گرفت و یا به هنگام تعمید به چه اندازه باید خیس شد، همگی اول ماجرا و نوک کوه یخ هستند. و به همین دلیل اکنون که پیر و خسته و یا شاید کمی هم تلخ شده‌ام، از ساده اندیشی و ساهلوحی اوایل خدمت خود، در خاک و خاکستر توبه کرده‌ام.

در باره سقط جنین می‌گفتم که با کمال تعجب متوجه شدم که یاور و هم خدمت مسیحی کاریزماتیک و «پیر از روح» من با سقط جنین موافق است. من از شنیدن آن سخن بسیار تکان خوردم. آن زمان، اصلاً باور نمی‌کردم که این افکار بتواند در مخیله یک نفر مسیحی «هللویاگو» جا داشته باشد. ایشان می‌گفتند که: «آن آقای کشیش اولاً خیلی بیجا کرده‌اند که حرامزاده تحویل جامعه داده‌اند و ثانیاً و خیلی بدتر از گناه حرامزاده تحویل جامعه دادن، اقدام ایشان به رفتن پشت میکروفون رادیو و به زبان آوردن ماجرا می‌باشد. زیرا با این اعتراف خود آبروی ما خادمین خدا را هم می‌برند». من همیشه از استادان خودم شنیده بودم که بهترین هدیه ما کشیشها به جماعات و کلیساهایمان این است که زندگی مقدس و پاک داشته باشیم و بهترین هدیه‌ای که به جهانیان می‌توانیم بدهیم این است که گاه به گناهان خود اعتراف کنیم. مبدا مردم فکر کنند که قدوسیت و پاک زیستن، پیش شرط پذیرفته شدن از سوی عیسای مسیح است. مبدا مردم از ما بت بسازند و زمانی که چهره واقعی ما از پس صورتک‌هایمان بیرون افتاد، از مسیح و مسیحیت زده و بریده بشوند. مبدا مردم سعی کنند که به جای رفتن نزد مسیح و اقتدا به او، از نمونه ما پیروی کنند. مبدا با عادل نشان دادن خود، فیض مسیح را که ما را عادل ساخته است بی‌ارزش کرده باشیم.

بحث ما در باره حرمت زندگی، حتی پیش از تولد به درازا کشید. خلاصه کلام این است ایشان بر این عقیده بودند که ما به عنوان خادمین خدا: «اولاً باید پُر از روح القدس باشیم و ثانیاً باید گوشمان به صدای خدا

آشنا باشد. در این صورت اگر شخصی پیش ما آمد و از یک حاملگی ناخواسته خبر داد و مشورت خواست، باید دعا کنیم و ببینیم که خدا چه می‌گوید و آنگاه بر اساس صدای خدا، مشورت لازم را ارائه کنیم و چه بسا آن مشورت باعث هدایت آن عضو کلیسای به سمت و جهت کلینیک کورتاژ باشد».

سالها از آن مکالمه گذشته است و رابطه بنده با آن شخص کاملاً از بین رفته است. ولی هر از گاهی آن روز را به خاطر می‌آورم و سعی می‌کنم مواضع الهیاتی دوستم را مورد حلاجی و تحلیل قرار بدهم. مشکل دوست من، دقیقاً مشکل الهیات کارزماتیک می‌باشد. پیش از پرداختن به کاستی‌های الهیات کارزماتیک باید بگویم که من بر طبق کلام خدا، همیشه عطایای روحانی را به غیرت می‌طلبم و التزام دارم که خداوند روح‌القدس همیشه در کلیسایش در کار است و او که به آسمان بالا رفت، بخششها به کلیسا بخشید و اسارتها را به اسیری برد. تمامی عطایای روح‌القدس، اگر از سوی روح‌القدس باشند، پاک و مقدس می‌باشند و باید آنها را با شکر و شادی پذیرفت و به خاطرشان جشن گرفت.

البته ناگفته نماند که کلام به ما هشدار داده است که روح‌ها را باید آزمود چه اینکه، در بعضی قبایل بومی و بت پرست آفریقایی و یا در میان اسکیموهای شمال کانادا، مواردی شبیه به تکلم به زبانها دیده می‌شود. و بسیاری از جادوگران قبایل بت‌پرست و بعضی واعظین و راهبین غیرمسیحی و حتی ضد مسیحی هم معجزه می‌کنند و شفا می‌دهند. خلاصه کلام این است که در این بازار مکاره باید روز روشن چراغ به دست گرفت که از دیو و دد ملولم و روح‌القدس ناب و واقعی‌ام را آرزوست.

و اما اشکال اصلی الهیات کارزماتیک این است که این طرز نگرش، مکاشفات شخصی خود و یا رهبران کلیسای ایشان را نه همطراز، بلکه بالاتر از کلام نوشته شده خدا قرار می‌دهند. به بیانی دیگر، این افراد، ممکن است به زبان همه گونه التزام را به کلام خدا اعتراف کنند و کتاب مکاشفه را آخرین بخش از کتاب مقدس بدانند و حتی به زبان اعتراف کنند که اگر کسی بر این کتاب مقدس چیزی بیفزاید، بلا ببیند و اناتیمای باد و آمین هم بگویند. ولی در عمل رفتار دیگری از این عزیزان به چشم می‌خورد. این دوستان همیشه در حال «شنیدن» صدای خدا هستند و متأسفانه، خدا همیشه به آنها مکاشفه‌های می‌دهد که با کلام خودش سازگاری ندارد.

پس اگر کلام به ما صراحتاً می‌گوید که نباید به زودی بر کسی دستها قرار بدهیم و کشیش یا اسقف باید «راغب به تعلیم باشد». اینها ممکن است رغبتی به تعلیم گرفتن نداشته باشند و حتی از مدرسه و کتاب و دفتر و علوم الهی هم گریزان باشند، ولی چون صدای خدا را شنیده‌اند که به ایشان پیامی مخصوص، ولو مخالف کلام مکتوبش، داده است به جدّ و جهد در پی دستگذاری می‌کوشند و البته در این بازار آشفته مغرب زمین دستگذاری امری سهل است. به همین ترتیب است که زن و مرد بر اتکاء به مکاشفه‌های شخصی خود، تمرد می‌کنند، از همسران خود جدا می‌شوند، پول‌پرست و قدرت‌پرست می‌شوند، خادمین خدا را «دیو زده» و «مبدع شر» می‌نامند و خلاصه کار به جایی کشیده شده است که در کلیساهای فرنگی و ایرانی، با استناد بر

مکاشفه روح، زنها و مطلقه‌ها و زناکاران و متمردين، همه و همه به خاطر خواب و رویایی که دیده‌اند، کشیش و اسقف می‌شوند.

اشکال اصلی اعتقاد و دکترین دوست من این بود که می‌گفت در موارد مشکل، به جای اینکه مستقیماً به نزد کلام خدا برویم و راه چاره را از کلام خدا کشف کنیم، کشیش باید دعا کرده، منتظر شنیدن صدای خداوند بشود. به ظاهر این نه تنها خالی از اشکال می‌نماید بلکه خیلی هم روحانی است. اشکال اصلی این نگرش در این است که تشخیص اراده خدا، به عوض آنکه بر اساس مکاشفه مکتوب او صورت گیرد، مبتنی بر افکار شخصی و تصورات خادم و یا شیخ و کشیش خواهد بود. با توجه به اینکه فرهنگ ایرانی ما تا مغز استخوانش آلوده به صوفی‌گری و عرفان و درویش‌مسکی و دنباله‌روی از به اصطلاح مردان خدا است، بازار این نوع روحانیت را داغ نگاه خواهد داشت. مادامی که به تازه ایمان‌ها یاد می‌دهیم که بعضی‌ها روحانی‌تر هستند و برخی دیگر جسمانی‌اند، تا زمانی که پیام انجیل را با عرفان و تصوف و شیخ و شاگردی‌گری و تسلیم محض کشیشان «پُر از روح» بودن، تعویض می‌کنیم، سقط جنین که سهل است، هزار کار دیگر هم ممکن است به نام شنیدن صدای خدا انجام بشود و کسی هم خم به ابرو نیاورد. تا زمانی که این تعلیم در میان است که تنها مجوز جهت انجام هر کاری، بلی هر کاری، این است که خودت یا یکی از «بزرگان روحانی» صدای خدا را بشنود، همین آش است و همین کاسه. تا زمانی که این تعلیم در کلیسای ایرانی پا برجاست که دعای کشیش «می‌گیرد» و برای انجام هر کاری به جای مراجعه به کلام خدا و انتقاد و اطاعت از آن، باید به سراغ «مرد خدا» رفت و از او مکاشفه طلب کرد، سقط جنین که سهل است، ممکن است حتی مجوز زنا کردن هم صادر شود. در این میان، کسی هم نیست که به خودش زحمت بدهد که چه روحی و کدام روح است که اینهمه حرف می‌زند و هیچ شما را به تفتیش کلام و تسلیم در مقابل آن تشویق نمی‌کند.

چه باید کرد؟ فکر می‌کنم یگانه راه حل این معضل بزرگ این باشد که پیش از هر کاری، از گناه خود توبه کنیم و سپس خود را در زیر دستهای زورآور خدا فروتن بسازیم. به کلام او انقیاد کنیم و بسیار معلم نشویم. تا زمانی که دیو خطرناک عرفان و آموزه پلید رتبات ایمان را درک نکرده‌ایم، قادر نخواهیم بود که کلیسای ایران را از بت‌سازی از خادمان رهایی بدهیم. واقعیت این است که اگر به شیطان و طبیعت گناهکار خود اجازه بدهیم، هر روز به ما انواع مکاشفه‌ها را خواهند داد. راه کار این است که نام افکار دل و احساسات خود را مکاشفه الهی نگذاریم. برعکس، افکار خود را در حضور خدا، با کلام و جهان بینی مسیحی، محک بزنیم. سنت فرانسیس قدیس، یک راه چاره عملی را پیش پای شاگردان خود گذاشته بود که می‌تواند به ما نیز کمک کند. او می‌گفت: «اگر دو راه حل در پیش روی خود مشاهده کردید، حتماً آن راه حل مشکل‌تر را انتخاب کنید». سنت فرانسیس بی‌ربط نمی‌گفت. چندین سال پیش یک نجار ساده یهودی هم به دوستان خود چنین گفت: «از در تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مودی به هلاکت

است و آنانی که بدان داخل می‌شوند بسیارند. زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مودی به حیات است و یابندگان آن کم‌اند.»